



## شعله سرکش

آهنگ از حبیب اله بدیعی

شعراز: معینی کرمانشاهی

الهی اگر عاشق شود روزی چو من دیوانه اش کن  
چو دیوانه شد همدرد من در گوشه میخانه اش کن  
به غم یارش کن گرفتارش کن  
تا ز دل آهی کشد و اشکی بفشاند تا چو من بر آتش غم دل را بنشانند  
ز نامرادی باید اکنون سوی صحرا رو کنم بسنگ خارا نیمه شبها شکوه ها از او کنم  
داده از کف روشنی را فانوس چشمم در جوانی  
قصه ها گوید نگاهم با این زبان بی زبانی  
شعله در کاشانه ام سر میکشد از آه درد آمیزم

روز و شب طوفان کند دور از رخس این اشک سیل انگیزم  
ز نامرادی باید اکنون سوی صحرا رو کنم بسنگ خارا نیمه شبها شکوه ها از او کنم  
داده از کف روشنی را فانوس چشمم در جوانی  
قصه ها گوید نگاهم با این زبان بی زبانی

\* \* \*

الهی اگر عاشق شود روزی چو من دیوانه اش کن  
چو دیوانه شد همدرد من در گوشه میخانه اش کن  
به غم یارش کن گرفتارش کن  
تا ز دل آهی کشد و اشکی بفشاند تا چو من بر آتش غم دل را بنشانند